

قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



چهارم صفر

خطیب بالای منبر نشسته بود به سخنرانی،
یزید لم داده بود و نگاه پُر امیدش را دوخته بود به مسلمانان سُفیان،
تا زخم زبونی را که زینب در سر سرا به جانش نشانده بود تلافی کند.
باز ماندگان کاروان، مظلوم و غمزده در گوشه‌ای جمع بودند.
خطیب گفت: حمد و سپاس خدایی که محمد را به پیامبری برگزید،
و آل ابوسفیان را برگزید به خلافت بر مسلمین.
مردان این زنان و کودکان اسیر، آنانی بودند که بر خلیفه شوریدند،
سپاس خدا را که آنان را به سزای کردارشان رساند و سردمدارشان، حسین را نیست و نابود کرد.
حسین فرزند آن کسی بود که فرزندان شما را در صفین گُشت.
او فرزند کسی بود که حرمت قرآن را نگه نداشت و به حکمیت تن نداد،
او فرزند علی بود. همان کسی که هر زمان معاویه دست نوازش بر سر ایتام می‌کشید،
و با بره‌ها و بزغاله‌های نوپا از آنان دلجویی می‌کرد، علی شبانه آنها را به یغما می‌برد،
و بر دل‌های کوچک ایتام، حسرت و آه می‌نشانند.
به صدای پُر خروش سیدالسادین، خطیب از سخن واماند.
سیدالسادین گفت: وای بر تو! چرا برای خشنودی خلق اکاذیب می‌گویی؟!
نگاهها سوی او چرخید،
یزید ترسید.
سیدالسادین گفت: من هم می‌خواهم از فراز این چوبها با مردم سخن بگویم.
به سوی منبر حرکت کرد.
ولوله‌ای در گرفت و یکی از مردان فریاد کرد.
گفت: خلیفه اجازه دهد او سخن بگوید.
یزید گفت: او از خانواده‌ای است که اگر لب بگشاید چون ساحران عقول را زایل کند، و ابلهان را فریفته نماید.
حاضران به همه‌هم آمدند، یکی فریاد کرد.
گفت: مگر ما ابلهیم که بی جهت فریفته شویم؟

خطیب وامانده بود و یزید چاره‌ای نداشت،
سرانجام با کراهت پذیرفت و خطیب به زیر آمد،
سیدالسادین به منبر رفت.

حمد و سپاس گفت پروردگارش را و ادامه داد،
گفت: ای جماعت مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و با هشت ویژگی برتری داده.
به ما علم و بردباری، و سخاوت و فصاحت و شجاعت، و محبت در قلوب مومنان را عطا فرمود.
بر دیگران برتری داد، و محمد و علی و فاطمه، جعفر طیار و حمزه، و حسن و حسین و مهدی را، از ما انتخاب کرد.
پس هر که مرا شناخت، می‌شناسد، و هر که نمی‌شناسد بداند،

منم علی بن حسین!

من پسر مگه و منایم، من پسر زمزم و صفایم.

من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل کرد و بر جای خود نصب کرد.
من فرزند بهترین طواف کنندگانم، من فرزند بهترین حج گزاران و تلبیه گوینانم،
من فرزند کسی هستم که بر بُراق نشست و به آسمان بالا رفت،
من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی رفت،
من فرزند کسی هستم که جبریل او را تا سدره المنتهی بُرد،
من فرزند کسی هستم که با ملائک آسمان نماز گزارد.
من فرزند پیامبری هستم که خدای بزرگ بر او وحی فرستاد،
منم فرزند محمد مصطفی، منم فرزند علی مرتضی،
من فرزند کسی هستم که بینی گردن گشای را به خاک مالید تا به کلمه‌ی توحید اقرار کردند،
من پسر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و نیزه می‌جنگید، دو بار هجرت کرد، دو بار بیعت کرد،
و به سوی دو قبله نماز گزارد.

در بدر و حنین با کافران به جنگ برخاست و به قدر یک پلک زدن کفر نورزید.
منم فرزند صالح مومنان، منم فرزند وارث انبیا، منم فرزند نابود کننده‌ی مشرکان، منم فرزند امیر مسلمین،
منم فرزند فروغ جهادگران، منم فرزند زینت عابدان، منم فرزند افتخار گریه کنندگان.
منم فرزند بردبارترین صابران، منم فرزند با فضیلت ترین نماز گزاران.
من فرزند کسی هستم که جبریل او را تایید کرد و میکائیل او را یاری داد.
من فرزند کسی هستم که حرم مسلمین را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت.
من فرزند بهترین قریشم. من پسر اولین ایمان آورنده به خدایم،
من پسر اولین سبقت گیرنده، شکننده‌ی کمر مشرکان و نابود کننده‌ی مشرکانم.
من فرزند کسی هستم که به مانند تیری از تیرهای خدا، زبان حکمت بندگان خدا، یاری کننده‌ی دین خدا،
ولی امر خدا، بوستان حکمت خدا، و حامل علم خدا بود.

من پسر کسی هستم که جوانمرد و سخاوتمند، نیکوکار و گردآور خیرات، آقا و بزرگ، ابطحی،(۱)
راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، صبور، همیشه روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی، و بسیار نماز گزار بود.

او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنیفی، عقبی، بدری، اُحدی، شجری و مهاجری است، و در همه صحنه ها حضور داشت.

او سید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر،

پدر حسن و حسین، جدم علی بن ابیطالب است، من فرزند فاطمه، بانوی بانوانم.

سیدالساجدین نفس تازه کرد تا ادامه دهد،

یزید رسوا شده بود، به حيله موذن را فرمان داد اذان بگوید.

صدای موذن برخواست.

موذن گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ.**

سیدالساجدین گفت: چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد.

گفت: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.**

سیدالساجدین گفت: موی و پوست و گوشت و خونم به یگانگی خدا گواهی می‌دهد.

گفت: **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.**

سیدالساجدین گفت: یزید این محمد کیست؟ جد من است یا جد تو؟

اگر ادعا کنی جد تو هست همه می‌دانند دروغ گویی، و اگر جد من است، چرا خاندان او را به دم تیغ دادی؟

چرا پدرم را کشتی و مال او را به تاراج بردی و اهل بیت او را اسیر کردی؟

بخدا سوگند که جز من کسی در عالم نیست که جدش رسول خدا باشد.

منم فرزند حسین شهید کربلا، منم فرزند علی مرتضی،

منم فرزند محمد مصطفی، منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند شجره‌ی طوبی،

منم فرزند آن کس که به خون آغشته شد، منم فرزند آن کس که جنیان در ماتم او گریستند،

منم فرزند آن کس که پرندگان در ماتم او شیون سر دادند.

منم فرزند آن کس که سرش را از قفا بردند.

سیدالساجدین، دیگر تاب سخن نداشت،

یزید رسوا شده بود،

سیدالساجدین گریست. زینب گریست.

فاطمه و سکینه و رباب گریان شدند. باز ماندگان کاروان گریستند.

مردمان گریستند.

مسجد گریست.

ملائک گریستند.

زمین و آسمان گریست.

عالم گریست.

عرش خدا لرزید!

مجتبی فرآورده